

بنام خداوندی که مهربان و بخشاینده است و خدای که ذره ، ذره هستی از او گواهی میدهد و خدای که برای انسانها قوه و نیروی عظیم و نعمات را اعطا کرده است که از هزار یکی اش را ما نمیتوانیم سپاس گویم ، خداوند چنان بخشنده و مهربان است که هرگز نخواسته و نمیخواهد که چکترین ظلمی را برای تمام بندگانش روا داشته باشد که باید همه انسانها مسئولیت ستایش نعم خداوند را داشته باشد و بجا آورد . و لازم میدانم به روان پاک و مطهر آن یگانه استاد و معلمی واقعی و دلسوز که با فراقش هزاران انسان را به داغ همیشگی و به فریاد و افسوس بی پایان قرار داد الحاج استاد پژوهش یگ شخصیت ادیب و توانای که هنوز جامعه و مردمش به رهنمای و مدیریت او نیاز داشت خداوند رحمتش کند صلوات محمدی "ص" ختم بکنیم . دوستان و عزیزان آنطوریک میدانید و از شعرهایم پیداست من شاعر نیستم و اصلا به قواعد شعری چیزی را نمیدانم فقط دریگ کلام باید بگویم که این گفته های است که از عقده های که در دل گره خورده و بخاطر تسلی خاطر و ملایم کردن آن گره ها بنده خواستم به رشته تحریر بیاورم ، میدانید شاعری از خود یگ خلاقیت خاصی میخواهد اما من چنین شرایط را ندارم امیدوارم دوستان و بزرگواران خواننده مرا از همه غلطی ها و اشتباهات که شده باشد ببخشند و برای بهبود این نسخه های نامنظم من بنده کوچک را در جریان قرار بدهند تا باشد برای دفعه های بعدی بتوانم با استفاده از نظریات نیک شما این مطالب پراکنده ام محتوای بهتر و عالی تر در خود داشته باشد ، دوستان شعرگفتن به نظر اینجانب وقتی شروع میشود و از ذهن ها نشئت میگیرد و موج شعرگفتن در فضای ذهن به وزیدن شروع میکند که انسان در فراق عزیزترین کسی و یا چیزی حال میتواند پدر باشد ، مادر باشد و یا معشوقه قرار بگیرد که هرگز نتواند دوری او را اندکی تحمل داشته باشد .

با احترام.

نثار احمد "پژوهش"

(خدایا)

خدایا لطف کن بر من که محتاج تو میباشم

به آرزوی یگ نگاه و لطف های تو میباشم

تو رحمت کن به من هر داشته های خوب را

که یگ بخشش تو را، من همیشه آرم آن میباشم

خدایا تو بزرگ هستی چه خوب رحمان میباشی

تو کن لطفی نما بر ما که من آن خاک میباشم

تو چون فهمی که من دانم چقدر نگاه را کردم

خدایا تو ببخش ما را که گناه کار میباشم

اگر هر چیز خویش ، به فنا دادم و تنه اشدم

ولی باز هم به یاد تو همیشه احساس میباشم

تو رحمی کن بر این یگ بنده مظلوم "پژوهش"

تو هستی یاد گری ، یاری منم مظلوم میباشم

(ای گل)

تمام زینت این کار دنیا

بیا ای گل توئی غمخوار دنیا

بیا آخر رسان ای گل دنیا

به من هدیه نمودی عشق دوستی

منم در پای عشق تو کنم گل
دیگر گل را به پایت فرش دنیا

توئی هستی من ای گل خوبم
تمام زینت هستی دنیا

بیا با من تو باش هر جا که باشم
برای هر غم و اندوه دنیا

بیا تو روح من جرئت ببخش
برای این همه مشکل دنیا

فقط با یاد تو من زنده هستم
گلی من ای گل زیبای دنیا

برای تصویر زیبایت ای گل
کنم زیبا خیالت من به دنیا

توئی زیباترین گل در گلستان
منم بلبل برای تو به دنیا

تو هستی عشق من ، امید من گل
بیا مهرت بمان برای دنیا

تمام لذتی دنیا تو هستی
بیا فخری من ای گل تو به دنیا

خیال تو باشم من را همیشه
بیا ای گل پناهی تو به دنیا

اسیر تو شده هر دم "پژوهش"
بیا ای گل توئی زیبای دنیا

(دل)

بیا ای دل که من تنهایت هستم
هنوز در یاد آن شب هایت هستم

تو گفتی درنزن شب را سحر است
همین کار را همه چه در نظر است

به یاد تو کنم من لحظه ها را صرف دیدن
نمیدانم تو آی یانای من به خفتن

تو هستی همچون هسته در تنم دل
نکنم کاری را من بیتو به دلیل

تو مستانه کنی هر دم کمالی
من هم تقدیر تو دانم چه حالی

تو هستی عشق من ای دل پژوهش
به یاد تو کنم هر دم چه سازش

" پدر من "

پدر تو گل بودی من برگ و بارم
تو خورشیدی و من دشت و دیارم
همه یادت کنند خورشید تابان
فدای قد ر ع نایت شوم من
ترا هر دم به یاد آرم دوباره
ولی افسوس ترا هرگز نبینم من دوباره
تو بودی ما یه فخر و دیانت
تو شدی مردی با عشق و شهادت
ترا هر دم خیال باشد "پژوهش"
همیشه لحظه ها باشد کما کش
خدایا لطف کن بر من دوباره
که نشود جدا از مه بی چاره

(درد دل)

به تو میگم برو ای درد که من درمان را خواهم
نکن با من لجابت ها که جای جان را خواهم
به من فرصت بده ای دشت من آرام تنی من
که من در جای تو عنوان آزادم را خواهم
بیا بنگر، ببین حال چه تقدیرها شدند جانم
ولی من سخت دلی دارم که میباشند درون جانم
چه کارم من ، چه دانم من ، چه دارم که بپرسد حال
صد افسوس که مرا از یاد برد آن عشق دوسه صد سال
هنوز دریاد تو باشم تو ای درد همیش هر جا
مرا کلی بده که من کنم قفلی ترا بگشا
به یاد تو کند هر دم چه داغدار گریه "پژوهش"
نمیدانم چرا این عزالت و خاری نرفت پرسش

(نازنین من)

بیا ای نازنین تنهایت هســــتم
تو گفتی من به تو فرهاد میــــشم
اگر بوســــف کند فریاد برایت
تو هستی نا زنینم ای عــــزیزم
بیا با من بگو از درد دلــــها
نگفتی من به پیشت هستم ای دل
منم دریای عشقــــت نازنینم
تو هستی مایه عشق و امیدم
هنوز در عشق آن گپ هایت هستم
شیرین مانند به پایت خاک میــــشم
ذلیخا کار کرد نامــــها برایت
نرو بنشین به نزدم ای کــــنیزم
که من مرهم کنم آن زخم ها را
بیا اندرز گوازه رچه مشــــکل
کنم گلــــزار به دنیا تا ببینم
ترا هر دم به یاد آرم که زیستم

(خورشید من)

پدر ای نعمت نور الهی تو کجای
پدر خورشید من مهر الهی
تو بودی آشکارا مثل خورشید
بیا هم دردمن غم خوار و دلدار
ترا امید دیدار است بســــیاری
ترا گم کرده ام خورشید تابان
به خلوت میکند یا دت "پژوهش"
مرا درسوگ نشاندی و رفتی در کجای
امید زدگانی درد و رنجی
نمودی پایدارها کــــار و امید
منم غم در گلو بســــیاری و بسیار
که هر لحظه کنم اظــــهار و اظهار
نمی آیی! چرا؟ تــــکرار، تکرار
الــــهی کاش باشد این زمان بیش

"گم گشته دل"

پدر رفتی مرا تنها گذاشتی
اسیر درد ورنج ها گذاشتی
بودن تو مرا هر دم خیا لیست
تمامی رفتنت هر دم محالیست
تو بودی رونق کار و امورات
حلالی مشکلاتی هر خدمات
پیامی تو هنوز عنوان درسهاست
کلام تو هنوز گفتار هر جاست
تو بودی زینت حیات بر من
تمامی خوشی ها هر لحظه هر دم
معلمی بودی بر انجمن ها
کلان خدمت نمودی بر انسا نها
تو مثل شمع بودی هر کجا ها
نمودی روشن از علم و هنر ها
تو بودی مظهر رنج و تلاشها
نمودی خدمتی والا به هر جا
ترا هر دم کند یاد آن "نثار" ها
که میخورد همیشه حسرت به با با
به دنبال تو میگردم نمیدانم کجا هستی
به یادم هستی ویا از یادم جدا هستی
صدایت میکنم اما نمی آید جواب تو
چرا چون اشک چشمانم خموش و بی صدا هستی
وا چه بیگانه گذشتی نه کلامی ، نه سلامی
نه نگاهی به نویدی ، نه امیدی به پیامی
خفته بودم که خیال تو به دیداری من آمد
کاش آن طالع بیدار مرا بود دوامی

(لعل)

به نام و یاد لعل شعر ها سرایم
برای هر گل زیبا سرایم
نشان از لعل برایم روح بخش است
برای هر زن و مردش سرایم
بود زیبا محیط لعل عزیزان
به یادش میکنم هر لحظه گریان
بهشت با شد برایم لعل زیبا
کنم هر لحظه یاد از بهر گلهای
چه وقت ها یکه بود در لعل بودیم
برایش نغمه ها از سر نویشتم

سرودم می ســـــرایم می نویسم
بیا ای نو گلی لـــــعلی زیبا
بود نامت چـــــه خوب نام دیاری
ترا یادت کند هـــــردم "پژوهش"
برای قهـــــرمانان محیط ام
به بالینم نشین توگو قصه ها
به یاد آرم همیشه لعـــــلی
که می کند برایت هـــــرستایش

(گل)

برایت گریه ها دارم گـــــلی من
کـــــجای من ترا گم کرده ام گل
فقط با یاد تو آرام گـــــیرم
چه شدی ای گلی سرخ من ای گل
گل من تو نمونه بودی شـــــدی
بیا ای نوگل آراســـــته در دل
شب و روز گفته ها دارم گـــــلی من
دیگر گل را نخواهم هرچه خوشگل
ترا بینم همیشه خوشـــــحال باشم
مرا باشد همیشه فریاد تو خوشگل
به قلب من تو جاودانه شـــــدی
نباشی بی تو هر دم لحظه مشـــــکل

(شب باران)

دلم گرفته برای شـــــبی که باران نیست
دلم گرفته برای نبودن خورشـــــید
کجاست خلوتی از جنس یک حضور سبز
همیشه فصل بهارم به رنگ پاییز است
صدای بودن تو در خیال من جاریست
کجایی ای شب باران که بی تو می گویم
برای غربت قلبی که رو به ویران نیست
چرا برای دل من هوا ز مســـــتانیست
که در شلوغی دنیا پر از پریشانیست
و عشق سرخ خزانم قشنگ و عرفا نیست
امید دیدن تو انتـــــظار روحانیست
دلم گرفته برای شـــــبی که باران نیست

یاد تو و خیال تو

در صدر خاطراتم یاد تو جا گرفته
تصویر یاد رویت در قاب دل نشسته
خورشید من! حضورت رویای صادق بود
با فکر خیره بر تو ، دنبال واژه هستم
یاد تو در خیالم رنگ صفا گرفته
این گوش جان طنین حرف ترا گرفته
دیدم به خواب ! چشمت نور خدا گرفته
بر سطح کاغذم ، شعر ، مستانه پا گرفته
یادت خیال مارا دائم چـرا گرفته ؟

(تونگذار)

بیا نرگس مرا تنگها تو نگذار
منم با یاد تو زنده به هر جا
اسیر روی توجان و دلم هست
بیا بنشین مرا اینجا تو نگذار
به یاد روی تو خلوت کنم من
بیا ای مرهمی روح و جـودم
خیالم را همیشه برده ای تو
بیا بنشین کنار من گل من
امید من تویی ای مرهم دل
محبت ، مهر تو بر من شده روح
همیشه در دلم تنگها تو هستی
محرك جسم و جان در زندگانی
اسیر این همه رنج ها تو نگذار
بگیر دستم دلم تنگها تو نگذار
بیا بنشین مرا اینجا تو نگذار
در این فکر و خیال تنگها تو نگذار
در این جنجال مرا تنگها تو نگذار
در این عصر و همه احوال تو نگذار
تمام گفته ها بی جا تو نگذار
در این زندان سرد تنها تو نگذار
نکن این جسم من تنگها تو نگذار
مرا در این غم و اندوه تو نگذار
امید این جهان تنگها تو نگذار

پیام تو برایم به ————— ترین راز
که رازت را به من تنها تو نگذار
گل سرخت به من خاطره ها شد
نکن کاری گلی تنها تو نگذار
مرا یاد است همی ————— شه خنده هایت
همی ————— شه خنده ها بر من تو بگذار
ترا هر دم خیال باشد " پژوهش "
در این دنیا مرا تنها تو نگذار

(توصیف لعل)

در این دنیا محیط، ای لعل زیبا
به یادت من س ————— رایم شعر زیبا
به هر دم یاد، در آن ناوه هایت
چقدر توصیف کنم ای لعل زیبا
تویی گلشن به باغ این گلستان
چه مردان قشنگ داری تو زیبا
همه آن نوجوانان ات به مکتب
چه درس و فکرو فردای تو زیبا
امید لعل باشند نوجوانان
چه فردای خوشی را خواب تو زیبا
تو هستی فخر برای هر جوانی
منم از لعل چه خوب جای تو زیبا

(بابی)

بیا بابی توره سخت یاد کدیم
چقدر پشت تو کلو فریاد کدیم
تو کی رفتی مره تنا گذشتی
ده ای قولا پیش دیگاه گذشتی
ما که چخرا مونوم از دوری تو
توره که یاد مونوم غوغا مونوم
بیا بابی مره یگبار تو ببین
چقدر حالی پریشان زای داروم
تو هستی پیش روی مه هر کجاها
اسیر خوی بوی مه هر کجاها
منم دختر تو نازدانه تو
چقدر وصال و دیداری تو داروم
بیا بابی منم دیوانه شدم
اسیر این همه زندانه شدم

هوای روی تو دارد ای "سیما" بیا یگ—بار ببینم ای توزیبا

(محبت)

تو چه هستی مرا کشتی محبت
چه شد یگ قطره ات را من نوشیدم
تو هستی رابطه در بین مردم
میان قلب ها تو راز باشی
محبت قلب من تو پاره کردی
چه بودی خلق شدی ای محبت
منم یادت کنم آن لحظه هارا
محبت چشمه سوزان عشق است
محبت نقطه عطفی همه گان
محبت چه دواى بر همه گان
تو هستی نغمه زیبای انسان
میان دلبران تو رابطه ای
تو هستی راز یگ پدر و پسر
تو باشی هستی بخش یگ "پژوهش"

به یادم لحظه ها بودی محبت
که یگ دریا گریستم ای محبت
کشیش قلب ها توئی محبت
وصال با خدا توئی محبت
تو جسم و جان من بسستی محبت
مرا اسیر خود ساختی محبت
که تو باشی به یادم ای محبت
امید این همه دوران محبت
که هر کس یاد کند یارم محبت
بودن تو چه خوب درمان محبت
به یاد تو کنم، فغان محبت
غم و اندوه عاشقان محبت
پسر گریه کند پدر! محبت
که میگرید برای تو محبت

(عشق)

بیا ای عشق تو، در من دواى
الفبای روابط را تودادی
تمامی خوبی ها از توست ای عشق

به هر جای که باشم تو بیایی
به هر آنسـان امید زندگانی
چه خوب جاذبه این زندگانی

به هر کس می بینم من فکر عشق را
تمام گفته ها بر هر کس آن است
بیا ای عشق بامن یار و همراه
برای تو کـنم من گریه ، گریه
میان عاشق و معشوق تو هستی
برای دوستی هم نقش تو است
توجه زیبا سخن ای عشق هستی
میان خالق و مخلوق تو باشی
تو امیدی جهانی در "پژوهش"

چه خوب اندیشه و فکر و بیانی
که من عاشق شدم ای عشق کجای
پناهی این جهان و هر کجای
توجه زیبا به هر جا رازگشای
تو پیوندی میان قلب هـای
که تو باشی به هر صحنه چه رازی
به هر مرد و زن و دنیا بیایی
به هر کس امیدی دهـا تو باشی
چه می شد امیدی هر دو جهانی

(بهار)

بهار آمد که با افکار خود کردار را سازم
به هر سو می روم در نقش یگ بیکار، کار خود سازم
همه در فصل خوب، از یاد و نسلی خوبی میگوید
منم در صدر افکارم ، تلاش کار خوب سازم
بیا ای دلبری زیبا ، به گلشن ها رویم یگجا
در آنجا بلبلان در انتـظار، ما رفتار خود سازیم
به هر دشت و دمن هر کس خیا لبافی کند که من
در این فصل چه خوب زیبا منم گلزار را سازم
به او گفتم چه خوب فصلی برای هر گلی زیباست
نه بر آنهای که هر دم خیال لبافی کند بیکار

(ای عزیز)

کاش تو من را یادبودی ای ع——— زیز

می نشستی لحظه پهلوی من تو ای ع——— زیز

خاطرم از یاد تو یگ لحظه خ——— الی نبود

این هم——— اندوه و غم از بهر تو باشد عزیز

من به هر لحظه نگ——— اهی جای تو دارم بدان

لحظه از یاد من تو دور نباشی ای ع——— زیز

فکر من ذکر تو گوید روز و شب

کاش یگبار وصل و دیدار تو باشد ای ع——— زیز

در خیال و خواب با تو گویم من هم——— یش

کاش این خواب و خیال باشد مرا بیش——— تر عزیز

به هر جا میروم تصویر زیبای تو بینم ای ع——— زیز

چه می شد واقعیت در پیش چشمانم تو باشی ای ع——— زیز

تو بودی امیدی قلب های خس——— ته ای عزیز

کلید رازگشا ، درهای بسته ای ع——— زیز

عجب زیبا سخن داش——— تی تو عزیز

چه خوب فکری قشنگ داش——— تی تو عزیز

میان مردم نامت ش——— د ج——— اوید

عجب نامی ، چه خوب معنای ، تو عـــــــــــــــــزیز

(شب)

برو ای شب چه تاریکی تو داشتی
عجب تاریکی بد جنس تو داری
خوب است در شب همه تاریکی دارند
منم از بهر تو هر دم چه ترسی
شب از نامش همه تاریکی هستند
برو ای شب ترا خواهان نیست کس
منم عادت نمودم با تاریکی ها
چه طولانی بود یگ شبی تو شب
عجب رنج ها گرفتن این "پژوهش"

چه قدر غم در گلو حالی تو داشتی
چه بد تاثیر بری هر کس تو داشتی
وگرنه مغز را ویران تو داشتی
که کی آید بنام شب تو داشتی
همه وهم و خیال و ترس که داشتی
که هر دم لحظه ها تاریکی داشتی
که من هر دم کنم گریه تو خواستی
همه در خود چه زندانی تو داشتی
چه بد اندیشه ، انگیزه ای، شب تو گذاشتی

(نرگس من)

بیا نرگس که من تنهایت هستم
تو باشی آرمانهای دل من
بیا ای ســـــــــــــــــبزترین گل در گلستان
تو باشی عشق اول آخرینم
همان ناز و ادا در خاطرم هست
مرا کشی تی عزیز دل تو بیا
تو هستی خورشیدی وجود بر من

اســـــــــــــــــیر چهره زیبایت هستم
فدای خنده ای زیبایت هستم
به امیدی نگاه ، چشمانت هستم
گلی زیبای من قربانت هستم
که گفتم من به قربانت چه باشم
که من لحظه شمار ، هوایت هستم
نبودتو ، سردی بی جانت هستم

همه آن دیدن های، کنج چشمت
همه وقت ها خیال تو کنم من
تو هستی خوبترین شخص حیاتم
تو هستی یگ نفر دنیای من گل
اسیرتو شده جان و دلم گـل
فدای لب و دندان تو باشم
کنند یادت همیشه این "پژوهش"
همیش دریاد و خاطراتت هستم
که یگ لحظه وصال رویت هستم
که عشق و دوستی هم داشته باشم
منم دریاد غمهای تو باشم
تو درممانی و من دردی تو باشم
اسیر چشم آهورایت هستم
تو کن لطفی که هم برای تو باشم

(تا کی !)

منم در انتظار، شب ها تا کی
چراغ زندگانی ای عزیزم
دیدن روی تو بر من عزیز است
منم عاشق یگ زیبا کلامت
چنان زیبا نگاه، داشتی تو عزیز
چه زیبا مهربانی ها تو کردی
همه پند و حکایت هایت باشد
تو گفتم من به آخرها که هستم
رویش زندگی یگ حرف تو بس
دلم درد دارد غم میخورم من
اسیر یگ صدایت مانده بودم
تو چه زیبا همه گفتم رکردی
امید یگ وصال سالها تاکی!
دلم تار یگ شده غمها تاکی!
چقدر گریه کنم شب ها تاکی!
چرا من نشنوم روزها تاکی!
که من محتاج یگ نگاه، تاکی!
دلم در انتظار، مهر تاکی!
دلم ترقید نی از پند تاکی!
دو چشمم انتظار وقت ها تاکی!
که من در التماس یگ حرف تاکی!
دلم غصه خورد شب ها تاکی!
دلم مرده، روح خسته، تاکی!
نیازیگ کلام سالها، تاکی!

همه وقت ها برای توکنم فکر
تو هیچ یادم نکردی ای عزیزم
تو هستی روح یگ کس این "پژوهش"
در این فکر و خیال وقت ها، تاکی!
چقدر درانتظار ، دیدار تاکی!
چرا تنها گذاشتی ، وصل، تاکی!

(توبودی)

دلیل زندگانی من توبودی
تمامی عشق من ، هستی من تو
بیا ای دلبری زیبای خندان
تو هستی نیک ترین هدیه به دلم
منم دریاد تو ، آن یادگاری
بیا هم درد من همرازم تو
منم ازبهر تو گم گشته دل
هنوز دریاد اذهانم توباشی
تو هر دم یاد هستی در "پژوهش"
امید این جهانی من تو بودی
به هر لحظه نوید من توبودی
قشنگی زندگی هایم توبودی
امید ، این روز فراقم توبودی
که یاد ازبهر تو ، زیبایم بودی
فدای گفته های من توبودی
چه ناله های دل شب تو بودی
به رگ های وجود جریان توبودی
چه خوب نام و نواها ایم تو بودی

(مادر)

مادرای زیبا ترین گل حیاتم ، به وجودت نازم من
چه قدر مهر و وفاداری تو ، به حیانت نازم من
همه وقت ها خیال دیدن روی تو کردم من
به گفت و سخنی سخت و زیبای تو نازم من
تو باشی خوبترین گل ، در بوستان خانواده
نکنم خوشگل و خوبتر پیدا در جهان به خانواده

همه کاروتلاشم کنم ، نیست خستگی از برای تو

که مرا باشد چه خوب ماه عظیم در خانواده

توی مادر برای باعث پیدایش من

تو باشی روح بخش کسارو زندگانی من

همه وقت ها خیال ، وصل و دیدارت کنم مادر

بیا بنشین کنار من که سخت دلگیر تو ام مادر

(هنوز)

اسیریندو گفتار تو هستم من هنوز

به یاد وصل دیدار تو باشم من هنوز

همه درانتظار دیدن ، رویت هنوز

خیال روی تو دلها اسیر شد

به هر جا صحبت از تو، است هنوز

همه وقت ها ببینم خواب ترا

همه گویند فرزند، اوست هنوز

منم شناخت با نام تو کردم

که هیچ یگ نتوانست مثالت هنوز

صداقت ، خدتمی تو نامدار است

برادرزاده¹ کند فغان تا هنوز

همه بهر محبتی ، تو شد دیوانه

جلیل² گفتا که من نالان تا هنوز

ترا یاد ها کند دوستان پدر جان

که هر دم ناله گریان تا هنوز

یکی دیوانه رویت "پژوهش"

(در وصف مادر)

زیباترین کلام نام تو باشد مادر

پاک ترین جاه قلب تو باشد مادر

¹ علی الله پسر کاکایم به احتمال زیاد از فراق کاکایش مشکل دماغی پیدا کردند.

² استاد "جلیل" یکی از دوستان واقعی پدرم که به قول خودش فراق استاد پژوهش سخت مرا متأثر ساختن.

ندارد هیچ کسی احساس ترا مادر
نباشد مهربان جز تو در جهان مادر
تو میاشی (شیرین³) نامی به دنیای دلم مادر
عجب زیبا کلام بودی به اخلاق دلم مادر
تو بودی زندگی بر من امید در جهان مادر
بود گیرای صدای تو، نوازش های دل مادر
نگاه تو که می بخشید، هزاران بخشیش مادر
ولی من که نه فهمیدم یکی بخشیش از مادر
بهشت در زیر پای مادران گویند (محمد "ص")
که من گویم بهشت باشد کسی هم برای تو مادر
تو بودی، هستی بخش زندگی انی مادر
چراغ روشن از مهر و، زندگی انی مادر
همه مهر تو باشد در نیایب در جهان مادر
صدای پر زلف تو عجب خوب نغمه مادر
همه وقت ها به یاد تو، خیال تو، صدای تو
چه زار، زار گریه کردم از برای روی تو مادر
تو هستی در خیال و فکری این چشم انتظار "پژوهش"
ولی افسوس ترا نیست لحظه ای دیداری رویت مادر

(پدر جانم)

شیرین که شیرین ترین نام در دوسعت دلم قرار دارد نام نیک مادر مرحوم و با افتخارم است³

بهاری امیدی در زندگانیم تو رفتی ای پدر جانم
خیال روی تو دارم به هر جای پدر جانم
تو شمع جاودانه در فضای لعل شدی خاموش
تورا یادت کند هر دم چه مظلومین پدر جانم
معارف شد سوگوارت همیشه سالهای سال در لعل
که درس های تو باشد راز دلها ای پدر جانم
(پژوهش⁴) چون حدیث ماندگار در تاریخ و اذهان
تمامی نونهالان وطن یاد، تودارد ای پدر جانم
تو شدی سبزترین بوستان در علم و ادب لعل
همه از بهر علمی توشدند روشن پدر جانم
همان نقش تابشیرت به فکر و ذهن شاگردت
تمامی مهربانی های تو، سراغ آید پدر جانم
معلمی بودی از قلب شاگردان خبرداشتی
به یاد تحصیل شاگرد بودی، تو پدر جانم
تمامی خدمت تو، نامدار و ماندگار باشد
همیشه یادت خیالم را گرفتار است پدر جانم
همه آن مهربانی های تو باشد برای هر کسی مظلوم
چه نالان گریه دارد از برای تو پدر جانم
تو هیچ نیستی به یاد این همه اشخاص مظلومت

الحاج استاد پژوهش پدر معارف لعل و سر جنگل⁴

که نیست یگ لحظه ای غافل به روی تو پدرجانم

منم این مظلوم کوچک همیشه دریاد تو باشم

که کی باشد مرا آن وصل و دیدار رویت جانم

نه شد خیال تو دور لحظه ای از فکر "پژوهش"

تو باشی لحظه ها و سالها دریاد پدرجانم